

افراسیاب، مظهر خشم و شهوت در شاهنامه

دکتر ابراهیم رنجبر

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

شاهنامه، اثری حماسی و حکمی، و متعلق به زمانی است که در کانون پربرترین زمانهای تلاقی فرهنگهای شرق و غرب در ایران قرار دارد. در این کتاب، حکمت و اساطیر و حماسه و تاریخ چنان در هم تنیده شده که اثری جاودانی و تحسین‌برانگیز به وجود آمده است. حکمت فردوسی را هم از مضمونهای داستانهای شاهنامه می‌توان استنباط کرد و هم از آنجا که به صورت پندهای حکیمانه آشکار در پایان داستانها تجلی می‌کند. برخی از این داستانها به جنگهای افراسیاب مربوط است. افراسیاب در شاهنامه از دیدگاه حکمت، نماینده دو نیروی بالقوه شرانگیز مفطور در سرشت انسان، خشم و شهوت است.

سیمای افراسیاب در آثار اساطیری و تاریخی مقرون به شرّ و بدی است. خواه به همین دلیل و خواه به دلیل اینکه فردوسی در گزارش شخصیت او در نمایش بدیها و شرانگیزیها مبالغه کرده باشد، نتیجه این است که او در شاهنامه شرانگیزترین شخصیت انیرانی است که گسترده‌ترین جنگ را علیه ایران به راه می‌اندازد. در این نوشته برای نشان دادن اینکه او نماینده دو نیروی خشم و شهوت است، سیمای او چنانکه در متون تاریخی و اساطیری انعکاس یافته با آنچه در شاهنامه آمده، مقایسه، و پندارها و گفتارها و کردارهای او، که همه در دشمنی با ایران و آمیخته با شر و فساد است در شاهنامه بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: سیمای افراسیاب، شاهنامه، فردوسی، اسطوره و حماسه در شاهنامه.

مقدمه

شاهنامه صرفاً مجموعه داستانها و سرگذشت شاهان نیست بلکه مانند آثار حکمی، پیام فلسفی و اخلاقی هم دارد. پیام کلی آن، راز سرنوشت بشر و مبارزه بی‌پایان خیر و شر و رویارویی بی‌امان عناصر مهر اهورایی و کین اهریمنی است. در این داوری «جهانبینی ژرف و حکمت والای فردوسی در سراسر شاهنامه متجلی است» (مرتضوی، ۱۳۷۲: ص ده). بدیهی است که داشتن جهان‌بینی ژرف و حکمت والا - چنانکه در شاهنامه انعکاس یافته است - بالبداهه و بدون اتکا بر پیشینه و تجربه‌های فکری پیشینیان ممکن نیست. اگر می‌توان شاهنامه را با نگاه منشوری از دیدگاه‌های متعددی مطالعه کرد، مسلماً یکی از این دیدگاه‌ها می‌تواند جستن نشانه‌های تأثیر آرای حکیمان پیشین در باب نفس انسان و نگرش فلسفی به آفرینش انسان و سعادت او باشد که از شعبه‌های جهان‌بینی و حکمت و مآلاً از عوامل مضامین اساطیری به شمار می‌آید. آنچه از این موضوع به شخصیت داستانی - اساطیری افراسیاب مربوط می‌شود، نظر پیشینیان فردوسی در باب قوای نفس آدمی است.

در آثار فلسفی پیش از فردوسی و پس از او، نفس انسان را به سه مرتبه قسمت می‌کنند: نفس نباتی که محل قوه شهوی و نفس حیوانی که محل قوه غضبی یا خشم و نفس ناطقه که محل قوه عقلانی است. اگر نفس ناطقه در آدمی ضعیف باشد ممکن است یکی از دو نفس دیگر بر وجود آدمی حکم براند و در افراط و تفریط باشد. از افراط و تفریط نفس نباتی، دو رذیلت حرص و خمود حاصل می‌شود و از افراط و تفریط نفس حیوانی، دو رذیلت تهور و جبن متولد می‌شود. اگر نفس ناطقه و به تبع آن قوه ناطقه بتواند در این دو نفس اعتدال ایجاد کند از اعتدال در قوه شهوی، فضیلت عفت و از اعتدال در قوه غضبی، فضیلت شجاعت حاصل می‌شود. ثمر مبارک اعتدال در قوه عاقله حکمت یا به تعبیر افلاطون، عدالت است.^۱ تمام این فضایل از دانش و عقل نشأت می‌گیرد و تفاوت انسان با حیوان و فرق انسان با انسان در درجات عقل و فضایل مذکور است.^۲

سه فضیلت عفت و شجاعت و حکمت را در وجود غالب قهرمانان محبوب شاهنامه و بویژه در رستم، که معروفترین قهرمان شاهنامه است، می‌بینیم: وقتی تهمینه، دختر شاه سمنگان، نیمه شب، پنهان به خوابگاه او می‌خزد، رستم را عقیف می‌یابیم و علاوه بر این از شائبه مال‌اندوزی نیز دور است. او را دور از خشم (جاه‌طلبی) می‌بینیم

چون به جای اینکه به تکیه بر تخت سلطنت بیندیشد در راه حفظ تخت شاهان عادل و در رکاب امثال سیاوش و کیخسرو و در مخاصمت با بدان جانبازیها می‌کند. حکمت او را در صحنه‌های مختلف می‌بینیم که رفتارهای او از عقلانیت حکایت می‌کند. در مقابل او معروفتر از همه افراسیاب، بزرگترین دشمن ایران، ایستاده است که مبنای رفتارهای او مال‌اندوزی و جاه‌طلبی است. مال‌اندوزی یا حرص سیری‌ناپذیر، نمود افراط در قوه شهوی است که در فرهنگ ایرانی از آن به آز یا آزی تعبیر می‌کردند و یکی از ده اهریمن^۳ به شمار می‌رفت و جاه‌طلبی، نمود افراط در قوه غضبی است که رنج و آزار انسان یکی از نتایج شوم آن است و این هردو در افراسیاب جمع است. شاید بدین دلیل است که برخی او را «سمبلی از دیو کرداری» دانسته‌اند که فردوسی او را در مقابل «کیخسرو اهورایی» قرار داده است (قبادی، ۱۳۸۶: ص ۱۲۵).

پس بی‌سبب نیست که شاهنامه را جزو آثار حکمی و در قلمرو مباحث مربوط به جهان‌بینی برشمرده و «تفسیر مضامین بسیاری از داستانهای اساطیری آن را بیش از عالم واقع در عالم حقیقت و امکان میسر» دانسته‌اند (مرتضوی، ۱۳۷۲: ص یازده). شاهنامه مانند کتب حکمی و تمثیلی برای بیشتر اوصاف و پندارها و کردارها و مفاهیم کلی مانند عدل و ظلم و نام و ننگ و امثال آنها و حتی برای ادوار و حوادث تاریخی فراموش‌شده - اگر نگوییم سمبلها- دست‌کم نمایندگانی دارد^۴ که با توجه به این نمایندگی، مخاطب انتظاراتی از شخصیت داستانی دارد و هنر سخن‌پروری شاعر و باورها و دیدگاه‌ها و میزان پایبندی او را نسبت به ارزشها و معیارها و آمال و آرمانهای ملی و آن دسته از معانی والای اخلاقی و انسانی که صرفاً در قلمرو اسطوره و در عالم حقیقت و امکان قابل دسترسی است، آسانتر به محک می‌زند. نباید فراموش کرد اساطیر بیش از مضامین وقایع داستانی آمال فلسفی - روانی ملل را نمایش می‌دهد.

یکی از شخصیت‌های اساطیری شاهنامه افراسیاب است که بیش از همه نماینده شر در قلمروهای متعدد به شمار می‌آید. او را باید نماینده دو نیروی خشم (جاه‌طلبی) و شهوت (مال‌اندوزی) بدانیم؛ زیرا از قوه ناطقه (عقلانیت) که خاص نیکان است، هیچ نشانی ندارد و به اقتضای ماهیتی که دارد، تمام پندارها و گفتارها و کردارهای او اهریمنی است. بدین دلیل او شرورترین انیرانی است که قوای اهریمنی خود را علیه ایرانیان به کار می‌گیرد.

برای این ادعا چهار دلیل روشن در شاهنامه قابل پیگیری است: ۱. او سیاوش را که در شاهنامه، انسانی اهورایی و فرشته‌خو است، می‌کشد. ۲. مسبب گسترده‌ترین و شعله‌ورترین جنگ‌های ایرانیان با انیرانیان، او است. ۳. در برخی از منابعی که به دست مورخان مسلمان نوشته شده‌است، سیمای او به اندازه شاهنامه سیاه نیست. ۴. تمام پندارها و گفتارها و کردارهای او در شاهنامه، اهریمنی است. دو مورد اخیر در این نوشته بیشتر بررسی می‌شود.

علل انتخاب افراسیاب به عنوان مظهر خشم و شهوت

اینکه چرا فردوسی افراسیاب را از دیدگاه حکمی، نماینده خشم و شهوت از دیدگاه اساطیری، نماینده اهریمن و از دیدگاه روایت‌های داستانی نماینده هولناک‌ترین و بداندیش‌ترین دشمنان ایران معرفی کرده است، باید در پیشینه سیاه او جست که در میراث‌های مکتوب تاریخی و اساطیری انعکاس یافته است.

پیشینه افراسیاب در مطالعات اساطیری

نام او در اوستا به صورت فرنگرسین^۵ به معنی کسی که به هراس اندازد (بهزادی، ۱۳۶۸: ص ۴۰؛ یارشاطر، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۷۰)، آمده است. از او در اوستا با صفت متری^۶ یاد شده است که برخی آن را به معنی پست و فرومایه و برخی به معنی گناهکار دانسته‌اند (رضایی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۴). در روایت پهلوی و یشت‌ها اوصاف تورانی تبه‌کار و تورانی نابکار، (صفا، ۱۳۶۹: ص ۳۷؛ روایت پهلوی، ۱۳۶۷: ص ۶۰) را هم در کنار نام او می‌بینیم. درباره نسب او سخنان مختلف گفته‌اند. در بندهش ایرانی و بندهش هندی آمده است: *افراسیاب پسر پشنگ پسر زئیشم پسر تورک پسر اسپئیسپ پسر دوروشپ پسر تور پسر فریدون است* (بندهش، ۱۳۶۹: ص ۱۵۰؛ بندهش هندی، ۱۳۶۸: ص ۱۱۹). در این نسب‌نگاری بندهش، افراسیاب با هفت پدر به فریدون معروف می‌رسد.

در مطالعات اساطیری اخیر او را با چهره‌های اهریمنی و شرانگیز یافته‌اند. بزرگ‌ترین جنگ او با ایرانیان در زمان کیخسرو رخ می‌دهد. داستان این جنگ «به احتمال زیاد یک روایت حماسی تاریخی شده اسطوره پهلوان اژدرکش است که با داستان فریدون و اژدهاک همسانی‌های فراوان دارد. گونه اساطیری اژدهاکشی اغلب با رویدادهای گیجانی مرتبط است» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ص ۲۳۸ و ۲۴۴). اینکه با تسلط افراسیاب بر ایران آب و

باران از اینجا بریده می‌شود، رویدادی گیجانی به شمار می‌رود. در تأیید این نظریه، گفته‌اند او در اوستا و متون پهلوی، نماد اپوش^۱ (دیو خشک‌سالی) و معادل اژدهاست (قبادی، ۱۳۸۶: ص ۳۳۷؛ آیدنلو، ۱۳۸۲: ص ۷ و ۱۱). صورت کهن نام اپوش یعنی اپ‌ورت^۲ به معنی بازدارنده آبها و «هم‌ریشه است با واژه ورت^۳ اژدهای افسانه‌های هندی که ایزد باران، ایندرا او را می‌کشد» (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ص ۲۳۸). واژه افراسیاب نیز از دو طرف با آب ارتباط دارد: اف یا اپ در اول/افراسیاب که به معنی آب است و اب که در پایان آن ظاهر است. پس باید گفت یک نماد اهریمنی که معادل اژدهاست و در کنار اقسام شرها آب را از مردم باز می‌دارد، در صورتهای گوناگونی مثل ضحاک، ورترا، افراسیاب و ... نمود یافته است.

بر اژدهافش بودن او بسنده نکرده، او را از طرف پدر از نژاد گرگ دانسته‌اند. «گرگ کیود، جد توتمی ترکان به دست سام کشته شد». این گرگ کیود را از طرفی با پشته^{۱۱} که گرشاسپ نه فرزند از نسل او کشت و از طرفی با پشته^{۱۲} که نام دیو پرستی در آبان‌یشت است، یکی دانسته‌اند. این نام اخیر صورت قدیمتر پشنگ پدر افراسیاب است. از یاد نبریم که «در زمان هوشیدر همه گرگان، گرگ واحدی شدند به پهنای چهارصد و پانزده گام و درازای چهارصد و سی و سه گام که مؤمنان از عهده‌اش بر نیامدند و شر از وجود او به وجود مار منتقل شد» (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ص ۴۶، ۷۶ و ۱۰۶).

در بندهش افراسیاب با مادر زاب، دخت وامون جادوگر، هم‌تخمه دانسته شده است. «زاب پسر طهماسب پسر کنک پسر بیرز پسر شت پسر اروش پسر هواسپ پسر وئه تنگ پسر رخ پسر نودئه پسر مشواک پسر نوذر پسر منوچهر است» (بندهش، ۱۳۶۹: ص ۱۵۰-۱۵۱). برخی هم مادر او را جادوگرزاده تلقی کرده‌اند (آیدنلو، ۱۳۸۲: ص ۹). «هرتل^{۱۳} معتقد است که افراسیاب (فرنگرسین) اصلاً خدای جنگ و بزرگترین خدای اقوام تورانی بوده است» (صفا، ۱۳۶۹: ص ۶۲۰). هرتل در این معنی، پر بیراه نرفته است؛ زیرا طبق روایت مینوی خرد او مظهر خشم است که «اگر او نمی‌بود، اهریمن فرمانروایی را به خشم می‌داد» (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ص ۴۵)، «زیرا اهریمن بیور اسب، افراسیاب و اسکندر را چنان می‌پنداشت که جاودانه‌اند و اورمزد برای سود بزرگی که این کار در برداشت آنان را تغییر داد چنانکه معروف است» (همان: ص ۴۵؛ بهزادی، ۱۳۶۸: ص ۲۴۱). دینکرت او را «مردی جادو» قلمداد کرده است (رستگارفاسایی، ۱۳۶۹: ذیل افراسیاب).

دکتر صفا نظریه هرتل را با تردید رد کرده و آورده است: «اگر افراسیاب از ارباب انواع تورانی‌ها نبوده، اقلاً بزرگترین نمودار پهلوانی و قدرت چپاول و یغماگری و تاخت و تاز اقوام تورانی به شمار می‌آمده است» (صفا، ۱۳۶۹: ص ۶۲).

افراسیاب، خواه دلاور و پهلوان باشد و خواه خدای جنگ، بدگوهر و اهریمنی به شمار می‌رود. بدین دلیل هر قدر که تلاش می‌کند «فری را که از آن خاندانهای ایرانی و زرتشت پاک است» بریابد، فرّ تاختن گرفته از دسترس او دور می‌شود. دوسه بار برای این کار تلاش می‌کند اما ناموفق می‌ماند. به اردویسور آناهیتا در گودال زمین برای به دست آوردن فره نیایش می‌کند و این خواهش او پذیرفته نمی‌شود. «سه بار در دریای وروکش شناور می‌شود» و در هر سه بار فره از او می‌گریزد. حتی در «هنگ زیرزمینی خود، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند» پیش‌کش آناهیتا می‌کند و از وی می‌خواهد او را یاری کند تا در دریای فراخکرت به فره شناور دست یابد. «اردویسور آناهیتا او را کامیاب نمی‌سازد و خواهش او را بر نمی‌آورد» (اوستا، ۱۳۶۴: ص ۱۴۷، ۳۰۱، ۳۰۷؛ بهزادی، ۱۳۶۸: ص ۲۴۱).

پیشینه افراسیاب در آثار تاریخی

در آثار مورخان مسلمان، نام او فراسیاب (طبری، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۳۶۷) و معروفتر و بیشتر از همه به صورت افراسیاب آمده است (رستگارفسای، ۱۳۶۹: ذیل افراسیاب). در اینکه او تورانی است، شکی نیست. گروهی از محققان، تورانیان را آریایی و شعبه‌ای از ایرانیان می‌دانند ولی گروهی آنان را «بیگانه و اصولاً از نژاد ترک و زرد» می‌پندارند (بندهش هندی، ۱۳۶۸: ص ۲۴۱). برخی از مورخان مسلمان نوع انسان را از فرزندان نوح نبی می‌دانند و تورانیان را فرزند یافت می‌شمارند که نوح از او دل خوشی نداشته است.

به قول ابوعلی مسکویه، او که «از اولاد یافت بن نوح نبی است، سلم و تور و ایرج را که از اولاد اسماعیل بودند، بکشت و منوچهر را به قتل آورد و بنیاد ظلم و جور نهاد و نخستین بار او سیاه‌چال ساخت و مردم را در آن زندانی کرد» (مسکویه، ۱۳۷۳: ص ۹۵).

صاحب مروج الذهب نسب او و کل اقوام ترک را به عامور بن نوح می‌رساند و پدران افراسیاب را چنین مرتب می‌کند که با هیچ یک از منابع همخوانی ندارد: «افراسیاب پسر اطوج (تور) پسر یاسر پسر رامی پسر آرس پسر بورک پسر ساساب پسر زسب پسر

نوح پسر دوم پسر سرور پسر طوج (تور) پسر فریدون» (مسعودی، م، ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۰ و ۲۲۱).

ثعالبی از او با این اوصاف یاد می‌کند: «اخگر سوزان ترک، پیمان‌شکن، آزمند، دشمن مردم، گریز روزگار، سرچشمه تباهی، سرکرده جادوان، آتش خشم، شادمان به غم مردم، دیو مردم‌نمای، جادوگر، آتش خاموش‌نشدنی و بی‌شرم» (ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۴۶، ۸۹، ۹۷-۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸). در مطالعات تاریخی ایران باستان، او را جادوگری اهریمنی و مصمم به ویران کردن آبادیهای ایران قلمداد کرده‌اند (پارشاطر، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۵۷۰).

از نقل اقوالی که گذشت، چند نکته روشن می‌شود: ۱. منابع در مورد نسب افراسیاب اتفاق نظر ندارند و این خود نشان اساطیری بودن شخصیت او و گستردگی دیرین و دور شهرت او است. ۲. او در هیچ یک از منابع اساطیری و تاریخی چهره‌ای پسندیده ندارد و به اوصاف زشت و ناپسند و منحوس متصف است. ۳. فردوسی شخصیت او را چنان گزارش کرده است که او «رمز مشخص همه‌جانبه جنبه‌های منفی... در تمام تاریخ طولانی روایت شده در شاهنامه است تا جایی که حوادث پیش از او به نوعی در تکوین و خلق شخصیتی چون او دخالت دارد» (قبادی، ۱۳۸۶: ص ۳۳۹).

فردوسی به نسب‌نگاری کوتاه بسنده کرده و او را پسر پشنگ پسر تور شمرده و بیشتر حکمت و هنر خود را در این به کار گرفته است که سیمای او را چنان گزارش کند که بدیهای او مصداق بدیهای بنیادین حیات انسان و در نتیجه همگانی و جاودانی باشد نه از نوع بدیهای موقتی که با تحولات اجتماعی بی‌رنگ و فراموش می‌شود؛ یعنی او نماینده پندار و گفتار و کردار بد و به عبارت حکما نماینده خشم و شهوت است. بدیهای افراسیاب بیشتر از هر چیز دیگر در تقسیم فلسفی عناصر جهان به دو قطب مهر و کین^{۱۴} قابل تفسیر است. تأثیر احتمالی نسب‌نگاریهای دیگران در فردوسی، همین قدر بوده است که برای نمایندگی شرورترین شخصیت انیرانی، افراسیاب را انتخاب کند.

نام این شخصیت در شاهنامه غالباً به صورت افراسیاب و گاهی برای مراعات وزن شعر افراسیاب آمده است. فردوسی آشکارا فطرت او را خارج از فطرت انسان می‌داند:

بدیشان چنین گفت کافراسیاب ز باد و ز آتشی ز خاک و ز آب
همانا که یزدان نکردش سرشت مگر خود سپهرش دگرگونه‌کشت
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۴۰)

در شاهنامه، پیران ویسه بر او نفرین می‌کند؛ سپاهیان او را به مشتی خاک می‌شمارند؛ زیرا هر یک از سپاهیان که دست از جنگ می‌کشد، سرش را از تنش جدا می‌کند. از زبان دیگر کسان این گونه موصوف است: بی وفا، پیمان‌شکن، دگرگون سرشته گردون، بدپیشه، ریمن، برادرکش، شاه‌کش، پرجفا، دور از راه خدا، خونریز، گمراه، بیداد، بدگمان، از تخم آهرمن، بدساز مردم‌فریب، موجب خرابی جهان، اژدها، جادوی بی‌خرد، بدگوهر تیره‌هوش، بداندیش، کژآفریده، ضحاک‌منش، جفاییشه، بادر، قابل نفرین و آزمند^{۱۵}.

با اینکه چند وصف از اوصاف پهلوانان و دلاوران نیک‌منش شاهنامه هم به او هم نسبت داده شده، فردوسی انواع پندارهای بد را در گفتارها و کردارهای او به نمایش گذاشته است.

پیشینه تحقیق

شاهنامه از منابع جالب توجهی است که در مورد آن مباحث فراوانی صورت گرفته و آثار فراوانی درباره آن منتشر شده است. در حاشیه بحث از شاهنامه کما بیش و جسته گریخته به شخصیت افراسیاب هم اشاره شده است. اما تعداد آثاری که صرفاً در مورد افراسیاب باشد، انگشت‌شمار است. به این آثار به اختصار اشاره می‌شود:

محمد رضا محمودزاده (۱۳۸۵) در کتاب «افراسیاب در اسطوره و حماسه» در باره منابع قدیم و جدید در مورد افراسیاب و در مورد مقایسه سیمای او در آنها سخن گفته و البته به شرانگیزی او در تمام آثار اشاره کرده است.

مهدی دشتی (۱۳۷۲) در مقاله بسیار مختصر «نگاهی به شخصیت افراسیاب در شاهنامه» به گزارش سیمای او از ابیات شاهنامه بسنده کرده است.

سجاد آیدنلو در مقاله «نشانه‌های سرشت افراسیاب در شاهنامه» (۱۳۸۲) در صدد برآمده است او را جزو شخصیت‌های اساطیری پرسابقه بدانند و هم‌چنین برخی منابع مربوط به او را نشان دهد. وی در مقاله «افراسیاب» (۱۳۸۴) صرفاً به معرفی او اکتفا کرده است.

تمام این آثار به بد و شریر بودن او در حق ایرانیان اشارات کافی کرده اما هیچ یک به این نکته توجه نکرده‌اند که او نماد یا مظهر خشم و شهوت (دو اصطلاح معروف در میان حکما) است؛ جز اینکه قبادی (۱۳۸۶) او را «رمز مشخص و همه‌جانبه جنبه‌های

منفی و آنتی‌تزد در تمام تاریخ طولانی روایت‌شده در شاهنامه» دانسته (ص ۳۳۹) و به همین اشاره بسنده کرده است.

بحث و بررسی

پندارهای افراسیاب در شاهنامه

افراسیاب در عالم پندار و گفتار، ماهیت ثابت و معینی را بروز نمی‌دهد که قابل اعتماد و موجب تمایز باشد. ظاهربینی و گریز از حقیقت از نمودهای اولیه او در شاهنامه است. پندارهای بد و افکار متزلزل او را در مقدمه چندین عمل خطرناک می‌بینیم. خواننده شاهنامه در نمود اول، افراسیاب را جوانی زورمند می‌بیند که غرور پهلوانی از راهش به در برده و سرش به جستن جنگ تیز است اما از عالم پریچ و خم حقیقت خبری ندارد؛ زیرا وقتی پدرش، پشنگ در معنی حمله ایرانیان و کشتن تور و سلم داستان می‌گوید، دل افراسیاب «پر درد کهن» می‌گردد و آتش جنگ‌افروزی تنور وجودش را می‌تابد اما حقیقت این است که تور و سلم کشته انتقام شده‌اند که از احکام فرهنگ ایرانیان بوده است و ایرانیان جنگ را آغاز نکرده‌اند. اگر ستم آغاز بدی باشد و عدل، جواب بدی، ایرانیان عدل کرده‌اند و افراسیاب در صدد شروع ستم دیگر و جنگ کلانی است (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۹). پس باید گفت او از حقیقت فاصله دارد و پیرو هوسهای جوانی خویشتن است.

پناهنده شدن سیاوش به توران، صاحب این دل «پر درد کهن» را شادمان می‌سازد؛ زیرا چشم انداز آشتی نوازشگر دیده اوست و از شوق و شغفی که دارد، پندار غلط خود را درباره مظلومیت تور و انتقامی را که برای تحقق آن کمر بسته است از یاد می‌برد و چنین اعتراف می‌کند که شورش جهان از تور بوده است:

بر آشفست گیتی ز تور دلیر کنون روی گیتی شد از جنگ سیر

(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۸۳)

افراسیاب از سر جاه‌طلبی معتقد است که تاج و تخت، آرزوی خردمند بیدار بخت است (همان، ج ۳، ص ۷۴). وجدان او از کار بد آگاه و بیزار است و اگر کسی مرتکب آن شود، اندوهگین می‌شود اما خود از تکرار آن پرهیز ندارد؛ مثلاً وقتی کاووس، سیاوش را به پیمان‌شکنی وا می‌دارد، دل افراسیاب پر زغم می‌شود اما بارها خود مرتکب این کار مذموم می‌شود.

در واقع او یکی از شگفت‌آورترین بازیچه‌هایی است که روزگار بدان بازیهای شگفت می‌نمایاند. او کیخسرو را پند می‌دهد که از جنگ دست بردارد اما بلافاصله پس از پند دادن می‌گوید:

نه زان گفتم این کز تو ترسان شدم و گر پیر گشتم دگرسان شدم
ولیکن همی ترسم از کردگار زخون ریختن وز بد روزگار
(همان، ج ۵، ص ۲۶۱)

به پندار او از بیدادی شهریار جهان، گور در دشت نزاید؛ چشم بچه باز کور گردد؛ از پستان نخچیر شیر نبرد؛ آب در چشمه قیر شود؛ مشک در نافه بو نگیرد؛ راستی گریزان و کژی جای‌گیر شود (همان، ج ۳، ص ۵۲-۵۳). اما بر خلاف این پندار در جنگ معروف به «دوازده رخ» ایرانیان با «پیران ویسه» گفتگو می‌کنند تا مگر از راه آشتی، خونیان سیاوش را به ایرانیان تحویل دهند. پیران این خبر را به افراسیاب می‌رساند. او در عین حال که به پیروزی خود مطمئن است در راه رسیدن به پیروزی از بیداد و خونریزی ابایی ندارد:

جفایه گشتم از این پس به جنگ نجویم به خون ریختن بر درنگ
به رای هشیوار و مردان مرد بر آرم ز کیخسرو این بار گرد
(همان، ج ۵، ص ۹۹)

در نصیحت برادرش که میانجی خون اسیران ایرانی شده و سپس آنان را رها کرده بود، می‌گوید که سر جنگجو باید که پر از آتش باشد و دلسوزی و مهر را در حق دشمن بکلی رها کند (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۳۶۵ و ۵۳۸).

بادسری که از تزلزل پندارهای او نشأت می‌گیرد از دیگر خلقیات اوست؛ زیرا از وجود سیاوش در کشورش چنان شادمان است که از دیدار وی چون بهار خندان می‌شود و دخترش را جفت او می‌کند اما دیو حسد گرسبوز، برادر افراسیاب را بر آن می‌دارد که میان آن دو آتش جنگ بر افروزد و سیاوش را از میان بردارد. چنان در افراسیاب عشوه می‌دمد و خبرهای دروغ می‌دهد که افراسیاب بدون هیچ گونه تحقیق و تأملی به اتکای خوابی که دیده و افسونی که شنیده است، به سیاوش چنان بدبین می‌شود که گویا هیچ شناختی از او ندارد و ماجرا به بریدن سر سیاوش ختم می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۱۲۳).

خودبزرگ‌بینی، سرکشی، درازدستی، ستم بر مردم، رشک (ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۹۸ و ۱۳۷)،

خشم و دستخوش تحولات عاطفی بودن از عمده‌ترین ویژگیهای پندارین افراسیاب به شمار می‌رود. رشک و خشم در فرهنگ ایرانی جزو شیاطین و در حکمت افلاطونی جزو ذمائم اخلاقی تباه‌کننده حکمت است. اعتقاد به پند پدران در چگونگی رفتار با دشمنان از دیگر عوامل اخلاق پندارین اوست (همان، ج ۳، ص ۳۷).

می‌پندارد که چنان باید زیست که یزدان سرشته است (همان، ج ۳، ص ۵۲)؛ یعنی باور به فطرت و تقدیر، البته در پیش تقدیر، تسلیم و در دست آن اسیر است؛ مثلاً هنگام رویارویی دو سپاه ایران و توران از پیامش به کیخسرو بر می‌آید که همه جنگها و کشته شدن سیاووش را مشیت تقدیر دانسته، کسی را در آن مقصر نمی‌داند (همان، ج ۵، ص ۲۶۰). هم چنین وقتی تیری را که نشانه گذاری کرده بود، آرش انداخت و از دور رفتن آن شگفت زده شد در دلش خطور کرد که پیمان بشکند اما ترسید؛ زیرا دانسته بود که این کاری آسمانی است (ثعالی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۳).

دیگر اینکه پیران ویسه، دختر افراسیاب^{۱۶} را برای سیاووش خواستگاری می‌کند بدین امید که از این دو نژاد شاهی به وجود آید که ایران و توران را یکی کند و آب آشتی بر کوره جنگ بریزد. افراسیاب در پاسخ او پیشگویی ستاره‌شماران را باز می‌گوید که از این دو نژاده شهریاری خواهد آمد و توران را ویران خواهد کرد و نخست کلاه از سر افراسیاب بر خواهد داشت. اگرچه با این وصلت مخالف است، تسلیم تقدیر و پند پیران شده، بدین امر نامطلوب تن در می‌دهد (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۹۶-۹۸). مثال دیگر اینکه گرسیوز با نیرنگ و سخن چینی، سیاووش را با افراسیاب رو در رو قرار داده، این دو بی‌خبر را دشمن هم می‌کند و از طرفی دستور می‌دهد که سر سیاووش را ببرند. خردمندان آینده‌نگر آشتی‌جو، این خبر هولناک را به افراسیاب رسانده، او را از این کار شوم پرهیز می‌دهند اما وی در دست تقدیر چنان اسیر است که می‌گوید: «اگر او را بکشم یا رها کنم در هر دو حال چشم بلا دارم». می‌توانست بهین راه را برگزیند و چشم بلا بدارد اما بدی را می‌گزیند و گوش عنایت به لابه دخترش نمی‌دارد و می‌بیند از بلا آنچه می‌بیند! (همان، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۴۹)؛ مانند بیشتر قهرمانان شاهنامه به رؤیا معتقد است. خوابی می‌بیند که نماد حلول تقدیری است که گریز و گزیری از آن ندارد. صورت رؤیای او در شاهنامه و متون دیگر یکسان است. طبق روایت شاهنامه او در جنگ سیاووش چنین خواب می‌بیند: بیابان پر از مار، جهان پرغبار، آسمان پر عقاب، زمین، خشک و بارگاه وی برکران آن و گرد آن در حصار سپاه است. بادی درفش وی

را سرنگون می‌کند؛ از هر طرف جوی خون جاری می‌شود و خیمه او را بنیا می‌کند؛ هزاران تن از سپاهیانش بریده سر می‌شوند؛ هر یک از سپاهیان ایران، سری را بر سر نیزه بر افراشته، او را دست‌بسته پیش سیاوش می‌برند و سیاوش او را به دو نیم می‌کند.

گزارشگران در گزارش خواب، او را از پیامدهای وخیم جنگ بر حذر می‌دارند (همان، ج ۳، ص ۴۹-۵۰؛ تعالی، ۱۳۷۲: ص ۱۲۹-۱۳۰). از این خوابی که دیده و از پیشگویی‌ای که ستاره‌شماران کرده‌اند، دائماً هدف هجوم او هام هولناک و اندیشه‌های تردیدآمیز است که او را از سر دوراهیهای خطرناک دور نمی‌دارند. بدین دلیل خواب و قرار از وجود او و آرامش از مغز او رخت بر بسته و پریشانی بر دل او مستولی شده است که خود آن را اندیشه بد می‌خواند و کانون این طوفان پریشانی کیخسرو است.

دل او در کشتن و داشتن کیخسرو در تردد است؛ گاهی زمام دل به دست تقدیر می‌سپارد تا او را بدارد و گاهی دیو خویشتن خواهی بر آتش می‌دارد که او را بکشد (همان، ج ۳، ص ۱۶۳ ابیات ۲۵۰۲-۲۵۱۹). در این ماجرا تقدیر و عاطفه جنگی بر افروخته‌اند که سوخته آن افراسیاب است و سخنش اینکه چه باید کرد؟ (همان، ج ۳، ص ۱۶۰ ابیات ۲۴۶۰-۲۴۶۶). در جنگ بزرگ کیخسرو با او، کاملاً اظهار یأس می‌کند و چنان نومیدانه سخن می‌گوید که گویا قصد انتحار دارد (همان، ج ۵، ص ۲۷۰). «گفته راستان که دانا بگفت از گه باستان» نیز بر لایه‌های یأس وی می‌افزاید (همان، ج ۳، ص ۲۲۶ بیت ۳۴۴۶). این همه حاصل پندارهای سیاه او است.

افراسیاب شاهنامه در عالم گفتار

گفتار او نسبت به پندار و کردارش در شاهنامه کمتر است. او در زمره کسانی است که هر گاه زور در بازوی خود احساس، و پیروزی خود را قطعی پیش‌بینی کنند از راه خود خارج می‌شوند و کوره آتش جنگ را بر می‌افروزند؛ اما وقتی با دیو شکست روبه‌رو می‌شوند به راه خرد برمی‌گردند و تعقل پیشه کرده، کسانی را که باعث افروختن شعله جنگ بوده‌اند به باد ملامت می‌گیرند؛ چنانکه او پس از شکست از رستم در نخستین جنگ، پدرش را سرزنش می‌کند (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۱۱۳ ابیات ۱۷ و ۱۸). بلافاصله باید افزود که او همان کسی است که به پیران ویسه می‌سپارد: «ممان رخت و مه تخت سالار نو» (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۵، ص ۸۹ بیت ۸۶). پس از شنیدن خبر پر از درد پیران که در

ضمن آن گفته بود که کیخسرو به تن خویش خواهد آمد، می‌گوید من نیز به تن خویش خواهم آمد و از گودرز و کیخسرو و طوس و تاج و گاه و کوس اثری بر زمین نخواهم گذاشت (همان، ج ۵، ص ۱۶۷).

حسنی که در وجود افراسیاب است، این است که در نهایت درجه شجاعت اخلاقی، اعترافاتی مبنی بر عجز و ترس می‌کند که با خویشتن‌ستاییها و رجزخوانیهای معمول در میان پهلوانان منافات دارد؛ از جمله وقتی سپاه انبوه او از رستم و گروهی اندک از پهلوانان ایرانی، شکست می‌خورد از زبان او می‌شنویم:

به پیران چنین گفت افراسیاب که این دشت جنگ است اگر جای خواب
که در جستن کین دلیران بدیم سگالش گرفتیم و شیران بدیم
کنون دشت رویاه بینم همی ز رزم آز کوتاه بینم همی
(فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۸۷ ابیات ۹۶-۹۸)

هم‌چنین وقتی داستان جنگ با رستم و شکست خود را به پدرش باز می‌گوید آشکارا و با صداقت کامل از عجز و شکست خود سخن گفته، سر رستم را به آسمان می‌رساند (همان، ج ۳، ص ۱۴-۱۷).

افراسیاب در میدان نمایش کردار

کارهایی که از افراسیاب در متون اساطیری، حماسی و تاریخی سر می‌زند یا به جنگ مربوط است یا به شر و کارهای اهریمنی. در کارنامه او هیچ کردار نیکی ثبت نکرده‌اند یا شاید خود از کردار نیک بیزار بوده است. در هر حال گویا کسی او را لایق کار دیگری ندیده است. این خود دلیلی تواند بود بر عریانی او از زیور عقلانیت و حکمت. در شاهنامه دلیری او مورد تأکید است. او دلاوری است که در میدان جنگ به هر گوشه که می‌گذرد، دشت پر از خون می‌شود مانند رود آب (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۳۱۴). با وجود دلاوری از حيله و نیرنگ، که موجب ننگ دلاوران است، پرهیز ندارد.

در اغلب جنگها به شیوه ناپسند شیبخون متوسل می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۵، ص ۲۹۶ و ۳۳۰-۳۳۱)؛ تمام امکانات خود را در جنگ به کار می‌گیرد، حتی اگر بداند که شکست وی حتمی است (همان، ج ۳، ص ۱۷۷-۱۷۸)؛ به‌رغم میل خود، گروگان می‌دهد تا صلح و آشتی را برای تجدید قوا، محقق کند (همان، ج ۳، ص ۵۷ ابیات ۸۷۴-۸۸۳)؛ حتی تطمیع را نیز فراموش نمی‌کند تا مگر خود را از شکست نجات دهد؛ چنانکه در حق رستم و

سیاوش چنین قصیدی را جامه عمل پوشانید (همان، ج ۳، ص ۵۴)؛ از نیرنگ در جنگ رویگردان نیست؛ همان‌گونه که به بهانه شکار به جنگ رستم و هفت گردانی می‌رود که به شکارگاه او تجاوز کرده بودند (همان، ج ۳، ص ۲۷۹).

جادوگری از دیگر ویژگی‌های عملی اوست که بیش از شاهنامه در متون اساطیری و تاریخی آمده است. هر گاه در میدان جنگ، گرفتاری خود را پیش‌بینی می‌کند به نیرنگ متوسل می‌شود؛ چنانکه با قارن کاوه کرد (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۳۱۳). در نخستین جنگ با رستم، دوال کمرش پاره شد و از دست رستم گریخت اما بر خلاف شاهنامه، شاهنامه کهن گریز او را به جادو ربط می‌دهد (همان، ص ۱۰۸). بدین دلیل نوذر او را جادوی بدپسند می‌نامد (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۳۱۷ بیت ۲۵).

«در هزاره سوم افراسیاب آمد و منوچهر را با ایرانیان به پتسخوارگر راند و به تنگی و مرگ نابود کرد و فرش و نوذر، پسران منوچهر، را کشت» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ص ۱۳۷-۱۳۸).^{۱۷} او دوازده سال بر ایران حکومت کرد. این در هزاره خدایی کژدم به ایران بود. سرانجام، کار به داستان معروف تیراندازی آرش کشید (همان، ص ۱۵۵؛ بندهش هندی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۱؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ص ۸۵).

پس از تسلط بر ایران «عمارات بشکافت، درختان ببرید، بس آشوب کرد، در هلاکت مردم شتاب کرد، به سال پنجم پادشاهی وی مردم دچار قحط شدند، درختان مثمر بی‌بار شد، مردم در بلیه بودند» و مهمتر از همه اینها و شاید علت همه اینها این بود که «باران از ایرانشهر بازداشت، در دریای کیانسه یک هزار چشمه را، چه بزرگ و چه کوچک به بلندی اسب، به بلندی شتر، به بلندی گاو و به بلندی خر پایمال کرد و در همان دریا چشمه زراومند را پایمال کرد؛ دیگر واثنی رود و شش آب ناورد را در همان دریا پایمال، و مردم نشانده را بیرون کرد؛ رودها و کاریزها را با خاک بینباشت؛ جریان آب را از ایران بازداشت» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ص ۷۶-۱۳۹).^{۱۸}

بلافاصله باید یادآوری کرد که آزدن آب کار اهریمنان است. وقتی اهریمن از مرد پرهیزگار سه هزار سال گیج شد و از کار افتاد، اهریمنان دیگر برای احیای او بدیهای خود را برشمردند و از جمله آنها به آزدن آب اشاره کردند. او علاوه بر کورکردن چشمه‌ها آتش کرکوی را که سه آتش به سیستان است، نشانید (همان، ص ۹۲ و ۵۶). فردوسی از جادوگری و سرشت دگرگون او، از حمله‌های مکررش به ایران، از آوردن قحطی و خشکسالی به ایران و از مردم‌آزاری اش بارها یاد کرده است.

نخستین جنگ افراسیاب با ایرانیان طبق روایت شاهنامه

در شاهنامه بیشتر کردارهای افراسیاب در مراحل مختلف جنگ با ایرانیان، نمایان می‌شود. شاهنامه در گزارش نخستین جنگ وی با ایرانیان با متون اساطیری و اغلب متون تاریخی مکتوب در دوره ایران اسلامی، همداستان نیست. طبق ضبط آنها افراسیاب، منوچهر را می‌کشد و به جای او دوازده سال بر ایران حکم می‌راند. در شاهنامه نخستین حضور افراسیاب در میدان جنگ با ایرانیان، چنین است که منوچهر می‌میرد و نوذر به جای او می‌نشیند و در شاهی آرزویش می‌کند و در نتیجه از به جای آوردن تمهیدات یک سلطنت مقتدر ناکام می‌ماند. خبر ضعف دستگاه حکومت و آزمندی شاه به گوش پشنگ می‌رسد و آتش انتقام‌کشی را در تنور مغز او شعله‌ور می‌کند که کین سلم و تور را از ایرانیان بکشد؛ چنانکه زال، رستم را به کشیدن کین نریمان به دژ سپید فرستاده بود، پشنگ افراسیاب را به جنگ ایرانیان روانه می‌کند. در این جنگ افراسیاب لقب جهان‌پهلوانی دارد:

جهان‌پهلوان پورش افراسیاب بخواندش درنگی و آمد شتاب

(فردوسی، ۱۳۷۷: ص ۹۲).

چند عامل در تحریک پشنگ به جنگ مؤثر است: از طرفی منوچهر را رفته می‌بیند و از سوی دیگر باور دارد که

«نبیره که کین نیا را نجست سزد گر نباشد نژادش درست»

(همان، ج ۲، ص ۲۹۳).

عامل مهم دیگر اهمیتی است که نام سرزمین ایران مقرون بدان است؛ یعنی همان انگیزه‌ای که سلم و تور را به کشتن ایرج برانگیخت. گواهِ اینکه وقتی اغریث پشنگ را از فرستادن افراسیاب به قصد تصرف ایران پرهیز می‌دهد، او چندین بهانه می‌جوید که شاید بتواند کار تلخ سرانجام خود را توجیه کند و یکی از این بهانه‌ها اشاره به اهمیت ایران و دست یافتن بدان است که: «ایران پیشانی، ناف، میانه و خال جهان است و داراییها، گنجها و کالاهای گرانبها دارد» (ثعالی، ۱۳۷۲: ص ۹۳). اهمیت ایران در قیاس با سایر بخشهایی که فریدون به سلم و تور بخشید، مکرر در شاهنامه آمده است.^{۱۹}

عامل سوم، غرّه زور خارق‌العاده‌ای است که در بازوی افراسیاب می‌بیند و می‌خواهد بدان وسیله کین پدرش را از ایرانیان بکشد و ننگ ترک کین‌جویی را از خود دور کند.

افراسیاب نیز برای خود دلایلی دارد: از شنیدن داستان حمله ایرانیان و کشتن سلم و تور، چنان دیگ خشمش می‌جوشد که چشمش از دیدن هور حقیقت کور می‌شود. اولاً می‌خواهد این نیاز عاطفی خود را جبران کرده، غلیان خشم را فرونشاند. ثانیاً میدانی می‌طلبد که زور بسیار خود را به نمایش بگذارد و نام و ننگی بجوید. ثالثاً خود را جانشین سلم و تور می‌داند و می‌خواهد با نمایش قدرت، دندان دشمنان را از خیال حمله به کشورش کند. رابعاً خود را یک سر و گردن از نیاکان خود برتر می‌یابد و در صدد رفع نقایص مردانگیهای آنان است (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۲۹۰ ابیات ۸۳-۸۴). هم‌چنین در میان انگیزه‌ها نمی‌توان از عامل مهم فراوانی سپاه چشم پوشید که در این جنگ سپاه ترکان، سپاه چین و گرزداران خاور زمین جزو مهاجمانند چنان که «سپه را میان و کرانه نبود». تعداد این سپاهیان دست کم چهار صد و سی هزار نفر است (همان، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۹)۲۰.

افراسیاب و اغریث

با همه این انگیزه‌ها اغریث برادر خردمند و دوراندیش افراسیاب با این جنگ سخت مخالفت می‌کند و حمله به ایران را کار بی‌خردان می‌شمارد (ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۹۲). مستوفی او را در گروه پیامبران ذکر کرده و یادآور شده است که از ترکستان به غیر او پیغمبر مسطور نیست (مستوفی، ۱۳۶۹: ص ۶۰)؛ اما در متون حماسی و اساطیری چنین چیزی نیامده است. در اوستا به صورت *anraērada* و در پهلوی به صورت *anrērad* با صفت نروا *naravā* به معنی قهرمان و دلیر آمده و از جمله نیکان شمرده شده است (رضایی، ۱۳۷۳: ج ۱، ص ۹۴). طبق روایت یشت‌ها در نبرد افراسیاب با منوچهر، او به ایرانیان یاری می‌رساند و «به پاداش آن پسری چون گویدشاه از او پدید می‌آید. او سرور کشور سوکوستان است» (فرنغ دادگی، ۱۳۶۹: ص ۱۹۳، یادداشتهای بهار).

در شاهنامه، اغریث از نوادر حقیقت‌بینی است که به جای قوای خشم و شهوت از قوه ناطقه خویش دستور می‌گیرند و فریب زور و زر فرمانروایی خود را نمی‌خورند. او نظیر پشوتن که در مقابل گشتاسپ و اسفندیار می‌ایستد و از پیامد تلخ حمله به ایران هشدار می‌دهد، قصد دارد پدرش را با دلایل متعددی از «آشوب خاور» باز دارد (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۲۹۱-۲۹۳).

در حالی که افراسیاب «سری پر ز کینه، دلی پرشتاب» دارد، اغریث «پراندیشه دل»

(همانجا) زبان به حق و حکمت می‌گشاید و از روی ژرف‌بینی در نصیحت برادرش می‌گوید:

که تاج و کمر چون تو بیند بسی نخواهد شدن رام باهر کسی

او شاهان را به دو دسته خردمند و بی‌خرد تقسیم کرده، به تعریض برادرش را از گروه دوم برمی‌شمارد (همان، ج ۲، ص ۳۶۶ ابیات ۵۴۲-۵۴۴). اندیشه‌ای که اغریث در سر دارد، اهورایی و با آنچه در سر افراسیاب است، کاملاً متناقض است؛ چنانکه او خود ناگزیر افراسیاب را «مرد آهرمنی» می‌خواند. سرانجام او بر سر کردارهای نیک و حق‌ستاییهای خود به تیغ جور افراسیاب کشته می‌شود (همان، ج ۲، ص ۳۵۹ بیت ۵۰۲ و ج ۲، ص ۳۶۵ بیت ۵۴۱ و ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۳ و ۳۵۱-۳۶۲ و ۳۵۷-۳۶۷).

افراسیاب به‌ظاهر برادرش را می‌کشد که مثل مرغ حقی از شاخ گوشش آویخته در هر قدمی حقی می‌گوید، اما در حقیقت خرد، مهر، وفا، انسانیت و اقبال را به خون آغشته است و به قول زال، بخت، اقبال و فرّ حکومت خود را از دست داده است. بدین ترتیب فردوسی او را «بی وفا و ناهشیوار» می‌خواند (همان، ج ۲: ص ۳۶۶ ابیات ۵۴۵-۵۴۶).

کردار افراسیاب با سیاوش

طبق روایت شاهنامه، سیاوش برای گریز از بدنامیهای عشق گناه‌آلود سودابه، حمله افراسیاب و رفتن به جنگ او را مغتنم می‌شمارد. در جنگ پیروز شده، پیمان صلح می‌بندد؛ اما کاووس او را به پیمان‌شکنی و حمله وامی‌دارد که این خلُق مذموم درخور اندیشه سیاوشی نیست و ناچار پناه به افراسیاب را بر دیگر جوانب امر برتری می‌دهد. افراسیاب برای دعوت سیاوش به کشورش، نامه‌ای به او می‌نویسد سراسر مهر، تواضع، وفا و جستجوی فرّ و دانش (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳ ص ۷۴-۷۵)؛ برای استقبال سیاوش به کوی می‌آید (همان، ج ۳، ص ۹۱ بیت ۱۴۰۲)؛ در بزم خود باده به یاد سیاوش می‌گسارد (همان، ج ۳، ص ۹۰ بیت ۱۳۷۸)؛ از بزرگداشت وی هیچ فرو نمی‌گذارد و تکریم او را بر همگان می‌سپارد (همان، ج ۳، ص ۸۴-۸۵)؛ او را بی‌نظیر می‌یابد و از نوع بنی‌آدم نمی‌شمارد چون روی زیبا، بالای بلند و فرّ مهان که در سیاوش هست در کس دیگری نیست. کاووس را بی‌خرد می‌خواند که از دیدار چنین پسری شکیبایی دارد (همان، ج ۳ ص ۸۳ ابیات ۱۲۷-۱۲۸). با وجود این در عمق دلش بر کمانداری و دلاوری و فرّ و بالای وی رشک می‌ورزد (همان، ج ۳: ص ۸۵-۸۹).

رشک افراسیاب که برخاسته از قوه خشم اوست، سخن‌چینیهای ترکان و فتنه‌انگیزیهای گرسیوز که برخاسته از رشک وی است، افراسیاب را به جنگ سیاوش برمی‌انگیزد و گرسیوز با کشتن سیاوش، او را در برابر کار انجام‌شده و جنگی کلان قرار می‌دهد (همان، ج ۳: ص ۱۱۹ بیت ۱۵۳)^{۲۱}. پس از کشته شدن سیاوش، افراسیاب خود را بی‌رقیب می‌بیند و حس جاه‌طلبی (خشمش) فرو می‌نشیند و از آن سخت پشیمان می‌شود (همان، ج ۳، ص ۱۱۶ ابیات ۲۴۵۳-۲۴۵۴).

با اینکه افراسیاب از قتل سیاوش سخت پشیمان و لبش پر باد است و می‌خواهد به گونه‌ای آن را جبران کند و بهترین راه آن، نیکی کردن به فرزند سیاوش و نوۀ خویش است، نمی‌تواند دلش را به این کار راضی کند و از پیشگویی کارآگاهان از وجود کیخسرو سخت نگران و پریشان است و دمدمۀ قتل او هر دم در دلش دمیده می‌شود (همان، ج ۳، ص ۱۶۰ ابیات ۲۴۵۶-۲۴۶۶).

افراسیاب و رستم

رستم خار چشم افراسیاب است. اگر چه پس از شکست در جنگ اول، پدرش را سرزنش می‌کند که او را به جنگ وا داشته است، چشم طمع از ایران برداشته، خارخار تجاوز به ایران در دلش خلجان می‌کند و تنها مانع راه او، وجود رستم است (فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۹۷)؛ چنانکه وقتی رستم را در میدان جنگ می‌بیند، هوش از سرش می‌پرد (همان: ج ۳ ص ۲۸۵). گویا تقدیر این است که هر گاه دشمنی قوی در خارج دشمنان باشد که در مقابل افراسیاب، رستم است و افراسیاب بدین واقعیت اعتراف می‌کند:

یکی کم شود، دیگر آید به جای جهان را نمانند بی‌کدخدای

(همان، ج ۳، ص ۱۳ بیت ۶۱).

افراسیاب حریف رستم نیست؛ زیرا در خردسالی به آسانی افراسیاب را از پشت زین برمی‌دارد و با پاره شدن کمر بند از چنگ رستم نجات می‌یابد (همان، ج ۳: ص ۱۰ ابیات ۴۰-۴۵). او سه بار با رستم روبه‌رو می‌شود و در هر سه بار تا لبۀ پرتگاه مرگ می‌رود اما در هر بار حادثه‌ای - نه جادو چنانکه برخی منابع ذکر کرده اند - او را نجات می‌دهد تا آنجا که اگر تقدیر یا روال داستان ایجاب نمی‌کرد و به جای او کس دیگری بود، قطعاً

از چنگ رستم رهایی نمی‌یافت. حتی در برخی از این برخوردها دو هزار یل همراه افراسیاب در مقابل رستم تنها بوده‌اند. فردوسی دومین شکست او را چنین مقرون به رسوایی توصیف می‌کند:

وز آن جا به جیحون نهادند روی
خلیده دل و با غم و گفت و گوی
شکسته سلیح و گسسته کمر
نه بوق و نه کوس و نه پای و نه پیر
(فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۲، ص ۶۶)

از ترس رستم حتی از کشور خود می‌گریزد و رستم کشور او را میان پهلوانان ایرانی تقسیم می‌کند (همان، ج ۳، ص ۱۳ و ۲۹۷ و ۱۸۸-۱۸۹؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۴، ص ۳۱۰ و ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۴). فردوسی به جای تعریض و کنایه که از آداب رعایت قواعد فصاحت شعری است، آشکارا از واژه ترس افراسیاب از رستم استفاده کرده است:

ز رستم بترسید افراسیاب
نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
(فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۸۶ بیت ۸۷)

افراسیاب اسیر عواطف است. نه جنگ او بر مبنای تفکر منطقی استوار است و نه صلح او. بی‌دلیل بر سمند خشم سوار شده، می‌تازد و با مشاهده نخستین جلوه‌های ضعف و شکست، ترس چنان بر او غلبه می‌کند که برای آشتی دلایل متعدد می‌تراشد و فردوسی واژه‌های ترس و گریه را در حق او بیش از همه به کار برده است. او هراسان است که جنگ شدت و دوام یابد و روان او بی‌مرد (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۵۱-۵۲). در شاهنامه ابیات متعددی هست دال بر ترس، لرز، گریستن و اندوهگین بودن او (همان، ج ۳، ص ۲۲۵ بیت ۳۴۳۴؛ ج ۴، ص ۸۰ بیت ۱۱۲۸؛ ج ۵، ص ۲۳ بیت ۲۶۱ و ص ۱۶۴-۱۶۵).

افراسیاب از کشتن رستم در میدان جنگ عاجز بوده به این معنی یقین می‌کند. بنابراین از هیچ نیرنگی برای کشتن او فروگذار نمی‌کند؛ مانند تطمیع پهلوانان، فریفتن سهراب، شبیخون زدن و هجوم دسته‌جمعی با یلان. اما از همه نیرنگها مایوس شده از جنگ با رستم سخت پشیمان می‌شود. آن گاه از کردارهای کهن خود غمگین می‌گردد (همان، ج ۳، ص ۱۸۷ بیت ۲۸۶۲، ص ۱۸۴ ایات ۲۸۰۲-۲۸۰۷، ص ۱۷۶ بیت ۲۶۹۹؛ فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳، ص ۲۸۹ ایات ۱۰۸-۱۱۰). تاخت و تاز افراسیاب و شکست یافتنش از رستم، شبیه گسترش شر و کین اهریمنی در عالم و نابودیش به دست نیروهای اهورایی است که به حکم انتظارات درونی وجدان عمومی پیروزی نهایی از آن نیکی است.

افراسیاب و کیخسرو

از زمانی که کیخسرو در بطن فرنگیس است تا روزی که از توران به ایران می‌گریزد، افراسیاب از او هراسان و در صدد است او را از میان بردارد؛ اما تقدیر و لطایف‌الحیل پیران ویسه او را از این عزم منصرف می‌کنند تا اینکه سرانجام در میدان جنگ با او روبه‌رو می‌شود و پیشنهاد صلح داده، می‌خواهد که تن به تن بجنگد و پیش خونریزی را بگیرد اما این طرح جای خود را نمی‌گیرد و در نهایت به گریز و توارى افراسیاب منجر می‌شود (فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۵، ص ۲۶۲؛ ج ۳، ص ۱۹۰-۱۹۱). به اتفاق تمام منابع، افراسیاب به آذربایجان گریخته در دریای چیچست^{۲۲} بر دست هوم پارسای دلیر گرفتار شده به دست کیخسرو^{۲۳} کشته می‌شود^{۲۴}. در واقع ترس و گریز و مرگ افراسیاب به دست کیخسرو تمثیلی از شکست نهایی بدی در مقابل نیکی است.

نتیجه

شاهنامه جزو آثار حکمی و نمادین به شمار می‌آید. افراسیاب با اینکه شخصیتی اساطیری است در شاهنامه چنان انعکاس یافته که می‌توان او را که نماینده شرها و بدیهاست از دیدگاه حکمت نماینده خشم و شهوت تلقی کرد. خشم و شهوت دو نیروی مفطور در سرشت آدمی است که اگر از عقل دستور بگیرند، سرچشمه فضایل واقع می‌شوند. در غیر این صورت موجب فساد اخلاق آدمی می‌شوند. این دو نیرو در وجود افراسیاب، دور از راهنمایی عقل، توفان به‌پا کرده‌اند. بدین دلیل افراسیاب مجموعه گفتارها و پندارها و کردارهای بد است و تمام آنها را در رأس نیروهای انیرانی علیه ایرانیان به کار می‌گیرد.

در مقابل این فرمانروای شر، رستم قد برمی‌افرازد. آن گاه جنگ دو پهلوان در دو جبهه ایران و انیران به جنگ میان کون و فساد (مهر و کین به تعبیر حکمای یونانی) و جنگ میان نور و تاریکی مطابق فرهنگ ایرانی، تبدیل می‌شود و پس از شکستهای مکرر مهر و نور، سرانجام پیروزی نهایی و دایمی از آن مهر و نور می‌شود و کین و تاریکی در قالب وجود افراد افراسیاب، نابود می‌شود.

پی‌نوشت

۱. نخستین آثار مکتوب مربوط به قوای نفس، متعلق به یونان قرن شش و پنج ق. م. است. در این مورد

برای تفصیل رجوع کنید به «سیر حکمت در اروپا»، (فروغی، ۱۳۶۷: ص ۵۶-۵۷). عین این نظریه فلسفی را در آثار حکمای ایرانی اعم از نظم و نثر، فراوان می‌بینیم اما خواجه نصیرالدین توسی به شیوه مألوف حکما و متکلمان ایرانی که به آثار اسلاف خود شرح می‌نوشتند، این نظریه فلسفی را به شرح و تفصیل تمام به عبارات مستحکم آراسته است.

۲. برای تفصیل رک. نصیرالدین توسی، ۱۳۷۳: ص ۴۸-۱۰۰ و فروغی، ۱۳۶۷: ص ۲۳-۲۴.

۳. این ده اهریمن در یادگار بزرگمهر، که به خط و زبان فارسی میانه باقی مانده عبارت است از: آز، نیاز، خشم، رشک، ننگ، ورن، کین، بوشاسب، دروغ اهرموگی (بی‌دینی) و سپزگی (غیبت). شبیه این در شاهنامه چنین آمده است:

ده اهریمنند این به نیروی شیر	که آرند جان و خرد را به زیر
بدو گفت کسری که ده دیو چیست	کز ایشان خرد را نباید گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز	دو دیوند با زور و گردن فراز
دگر خشم و رشک است و ننگ است و کین	چو تمام و دو روی و ناپاک دین
دهم آن که از کس ندارد سپاس	به نیکی و هم نیست یزدان شناس

(باقری، ۱۳۷۵: ص ۸۳)

وقتی هرمز آفرینش گاو و کیومرث را تمام کرد، اهریمن با تمام نیروهای دیوی به مقابله با آفریدگان هرمز پرداخت. او در مرحله‌ای از کار خود بر گاو و کیومرث حمله برد و آز و نیاز و درد و بیماری و شهوت را بر آنها فرو هشت (مسرت، ۱۳۸۶: ص ۹). نیز رجوع کنید به صفاری، ۱۳۸۳: ص ۹۷-۱۰۲ و شجری، ۱۳۸۲: ص ۷۱-۸۷.

۴. در مورد نمادپردازی در شاهنامه و نمادهای آن رک. قبادی، ۱۳۸۶.

۶۵



5. Franḡrasyan

۶. در مورد معنی نام او نیز رک. پورداوود، ۱۳۷۷: ج ۱ ص ۲۱۱.

7. mairya 8. Apusha 9. apa-vrta 10. vrtra 11. Pathana 12. pashana 13. Hertel

۱۴. برخی از فلاسفه باستان مانند انبازقلس (Enpodocle، قرن ۵ ق.م.) عالم را ترکیبی از عناصر چهارگانه آب و آتش و باد و خاک می‌دانستند و جمع و تفریق عناصر را، که مایه کون و فساد عالم است، نتیجه مهر و کین می‌خواندند. در این نگرش این دو مؤثر غالب و مغلوب می‌شوند و هر گاه مهر غلبه دارد، جمعیت بر پریشانی فایق است و چون کین چیره می‌شود، تفرقه شدت می‌یابد (فروغی، ۱۳۶۷: ۱۰). حاکمیت دو نیروی اهریمنی و اهورایی و شکست و پیروزی متوالی جمشید و ضحاک و فریدون و برادران ایرج و منوچهر و افراسیاب و کیخسرو را در شاهنامه با این دیدگاه فلسفی به راحتی می‌توان تفسیر کرد.

۱۵. فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۳ ص ۴۰، ۴۶، ۱۵۴، ۱۵۹، ۲۲۶ و ج ۴ ص ۳۵، ۳۸، ۳۲۲، ۲۳۳، ۲۹۳ و ج ۵ ص ۷۴، ۱۷۹، ۸۷، ۹۰، ۲۶۶، ۲۱۱، ۲۶۷، ۲۹۳، ۳۰۹، ۳۲۷، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۹ و ج ۵ ص ؛ فردوسی، ۱۳۷۷: ج ۳ ص ۷ و ۲۸۱.

۱۶. نام این دختر در همه متون فرنگیس و در تاریخ کامل ثعالبی به صورت وسفافرید ثبت شده است (۱۳۷۲: ج ۱، ص ۲۸۰).
۱۷. نیز رک. کریستن سن، ۱۳۷۷: ص ۳۱۱.
۱۸. در مورد ارتباط افراسیاب با بریدن آب از ایران، نیز رک. بندهش هندی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۱؛ رضایی، ۱۳۷۳: ج ۱ ص ۳۷؛ طبری، ۱۳۶۲: ج ۲ ص ۳۶۷؛ مستوفی، ۱۳۶۹: ص ۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۱ ص ۲۳۴؛ کریستن سن، ۱۳۷۷: ص ۵۱۱؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۴، مینوی خرد، ۱۳۸۰: ص ۴۶ و تعلیقات آن، ص ۱۰۵.
۱۹. درباره اهمیت ایران در فرهنگ باستانی رک. یوسفی، ۱۳۶۷: ص ۱۸۲؛ فره‌وشی، ۱۳۷۴: ص ۱۰۲؛ نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ص ۸۹.
۲۰. بر خلاف روایت شاهنامه، برخی آغاز این جنگ را به کاووس و سیاوش نسبت داده و حتی کاووس را داماد افراسیاب و سودابه (سعدی) را دختر او دانسته‌اند، (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۱ ص ۲۸۰).
۲۱. نیز رک. ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۱۳۷-۱۳۸.
۲۲. طبری به جای چیچست، چاه خاسف ضبط کرده است (۱۳۶۲: ج ۲ ص ۴۳۱).
۲۳. به قول صاحب تجارب الامم فی تاریخ ملوک العرب و العجم، آرش کمانگیر او را کشت (ابوعلی مسکویه، ۱۳۷۳: ص ۹۵).
۲۴. نیز رک. ابن اثیر، ۱۳۷۰: ج ۱ ص ۲۸۶؛ مستوفی، ۱۳۶۹: ص ۹۰؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ج ۵ ص ۳۶۵ بیت ۲۲۱۲.

منابع

۱. آیدنلو، سجاد؛ «افراسیاب»؛ به سرپرستی اسماعیل سعادت؛ *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴، ص ۴۷۳-۴۷۷.
۲. -----؛ «نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه»؛ *پژوهش‌های ادبی*، سال اول، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۸۲، ص ۷-۳۶.
۳. ابن اثیر، عزالدین؛ *تاریخ کامل*؛ ترجمه دکتر محمد حسین روحانی، جلد اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۰.
۴. *اوستا*؛ گزارش پورداد، نگارش جلیل دوستخواه، چاپ پنجم، تهران: مروارید، ۱۳۶۴.
۵. باقری، مه‌ری؛ *تاریخ زبان فارسی*؛ چاپ دوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۵.
۶. *بندهش هندی*، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
۷. پوردادود، ابراهیم؛ *یشتها*؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
۸. ثعالبی، حسین بن محمد؛ *شاهنامه کهن* (پارسی تاریخ غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)؛ ترجمه سید محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲.

۹. دشتی، مهدی؛ «نگاهی به شخصیت افراسیاب در شاهنامه»؛ *آشنا*، سال ۲، شماره ۱۱، خرداد - تیر ۱۳۷۲.
۱۰. رستگار فسایی، منصور؛ *فرهنگ نامهای شاهنامه*؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۱. رضایی، عبدالعظیم؛ *تاریخ ده هزار ساله ایران* (جلد اول از پیدایش آریاها تا انقراض پارتها)؛ چاپ پنجم، تهران: اقبال، ۱۳۷۳.
۱۲. *روایت پهلوی* (متنی به زبان فارسی میانه)؛ ترجمه مهشید میر فخرایی؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین؛ *یادداشتها و اندیشه‌ها*؛ چاپ چهارم، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲.
۱۴. سرکاراتی، بهمن؛ *سایه‌های شکار شده*؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۸.
۱۵. شجری، رضا؛ «تحلیل و بررسی عنصر آز در شاهنامه فردوسی»؛ *پژوهشهای ادبی*؛ شماره اول، تابستان ۱۳۸۲، ص ۷۱-۸۷.
۱۶. صفا، ذبیح الله؛ *حماسه سرایی در ایران*؛ چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.
۱۷. صفاری، نسترن؛ *موجودات اهریمنی در شاهنامه*؛ کرج: جام گل، ۱۳۸۳.
۱۸. طبری، محمد بن جریر؛ *تاریخ طبری* (تاریخ الرسل و الملوک)؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۹. فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه* براساس چاپ مسکو؛ به کوشش سعید حمیدیان، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۴.
۲۰. -----؛ *شاهنامه*؛ تصحیح و گزارش عزیزالله جوینی، جلد دوم؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۲۱. فرنیغ دادگی؛ *بندهش*؛ گزارش مهرداد بهار، تهران: توس، ۱۳۶۹.
۲۲. فروغی، محمدعلی؛ *سیر حکمت در اروپا*؛ چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۶۷.
۲۳. فره‌وشی، بهرام؛ *ایرانویج*؛ چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۲۴. قبادی، حسینعلی با همکاری محمد بیرانوندی؛ *آیین آینه: سیر تحول نمادپردازی در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی*؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶.
۲۵. کریستن سن، آرتور؛ *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان*؛ ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۷.
۲۶. مؤذن، محمد مهدی؛ *ادب پهلوانی*؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹.

۲۷. محمودزاده، محمد رضا؛ *افراسیاب در اسطوره و حماسه*؛ چاپ دوم، تهران: کاروان، ۱۳۸۵.
۲۸. مرتضوی، منوچهر؛ *فردوسی و شاهنامه*؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۲۹. مستوفی، حمدالله؛ *تاریخ گزیده*؛ به اهتمام عبدالحسین نوایی؛ چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹.
۳۰. مسرت، مهین؛ *اوستا و حماسه ملی*؛ رساله دکتری ادبیات فارسی؛ دانشگاه تبریز؛ ۱۳۸۶.
۳۱. مسکویه، ابوعلی؛ *تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم*؛ تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۳.
۳۲. -----؛ *تجارب الامم*؛ حقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی، الطبعة الاولى، طهران: دار سروش، للطباعة و النشر، ۱۳۶۶.
۳۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ *التنبیه و الاشراف*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۳۴. -----؛ (م)، *مروج الذهب*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۳۵. *مینوی خرد*؛ ترجمه احمدتفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، ویرایش سوم، تهران: نشر توس، ۱۳۸۰.
۳۶. *نامه تنسیر به گشنسب*؛ تصحیح مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۳۷. نصیرالدین توسی؛ *اخلاق ناصری*؛ تصحیح مینوی و حیدری، چاپ پنجم، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۳.
۳۸. یارشاطر، احسان؛ *تاریخ ملی ایران*، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فرو پاشی دولت ساسانیان)؛ جلد اول، پژوهش دانشگاه کمبریج؛ گردآورنده: احسان یارشاطر؛ ترجمه حسن انوشه؛ چاپ دوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۳۹. یوسفی، غلامحسین؛ *فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعرا*؛ چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۷.